

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۳، ش ۱ (پیاپی ۲۹)، بهار ۱۴۰۱

صص: ۳۲-۱۱

شاپا: ۸۴۵۷-۲۲۵۱

سیمای انسان کامل در مثنوی جام جم اوحدی مراغه‌ای

ماندانا دهقان

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران

دکتر سمیرا رستمی (نویسنده‌ی مسئول)

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران

دکتر سید محسن ساجدی راد

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران

چکیده

انسان کامل از جمله اصطلاحاتی است که در عرفان مورد توجه بسیار قرار می‌گیرد. اوحالدین مراغه‌ای عارف اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم است. وی در منظومه جام جم در شرف نوع انسان به ویژگی‌های وجودی انسان پرداخته است و همچنین در حال و مقام عارفان نیز نشانه‌های بسیاری را از سیمای انسان متعالی برای مخاطبین ذکر کرده است. هدف از این پژوهش بررسی سیمای انسان آرمانی از منظر اوحدی مراغه‌ای است که با سه رویکرد نسبت انسان کامل با خداوند، جایگاه انسان در عالم هستی و مبحث رسالت و ولایت، به شیوه توصیفی تحلیلی انجام می‌پذیرد. از جمله نتایج تحقیق این که اوحدی رسول گرامی اسلام را معنی و دیگران را صورت می‌داند. اوحدی دل انسان کامل را عرش رحمان و محل تجلی نور ذات خداوند می‌داند. از نظر اوحدی، انسان نامه سربسته‌ایزدی است و جزیی‌ترین، و کم ارزش‌ترین بخش از کالبد اهل کمال نیز، به دو جهان می‌ارزد. آفرینش هستی به واسطه وجود انسان کامل تمام گشت و عدم معرفت و دانایی را دلیل عدم سجده شیطان بر مقام انسان است.

کلیدواژه: اوحدی مراغه‌ای، انسان کامل، جام جم

۱- مقدمه

اصطلاح انسان کامل در قرآن مجید بکار نرفته است اما محققین مفهوم آن را در قرآن بررسی کرده اند. «قرآن حبل الله است که از مقام مجرد تام تنزل یافته است و به لباس لفظ در آمد تا انسان با شنیدن سخن خدا به حضور آن حضرت بار یابد و آنگاه خود عین حبل الله گردد و به نام «انسان کامل» که کون جامع همه مراتب است و این مقام از انسان دور نیست. زیرا خداوند سبحان و همه فرشتگان بر انسان صلوات نازل می نمایند تا او را از ظلمت طبیعت به عالم مثال و از آنجا به موطن عقل محض برسانند.» (جوادی آملی، ۱۳۶۷: ۳۶) هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمومنین رحیما. (سوره احزاب آیه ۵۸)

اوحدالدین یا (رکن الدین) بن حسین اوحدی مراغی اصفهانی، در حدود سال ۶۷۳ هـ ق. در مراغه به دنیا آمد. چون پدرش اصفهانی بود و او نیز مدتی در موطن پدر به سر برده، به اصفهانی هم معروف شده است. بعضی هم زادگاه اوحدی را در اصفهان دانسته اند که درست نیست. تخلص خود را از اوحدالدین کرمانی گرفته، اما اینکه که گفته اند به کرمان رفته و از مریدان آن عارف شده است، به هیچ وجه درست نیست؛ زیرا اوحدالدین کرمانی در ۶۳۵ هـ ق وفات یافته و اوحدی مراغه ای در ۶۷۳ هـ ق متولد شده است. (سجادی، ۱۳۸۴: ۱۷۵ و ۱۷۶) مایه شهرت اوحدی مراغه ای جام جم اوست که در حدود پنج هزار بیت بر وزن حدیقه سنایی و تتبع او، از سال ۷۳۲ هـ ق آغاز و در سال ۷۳۳ هـ ق به انجام رسیده است. اوحدی این کتاب را به مساعدت غیاث الدین محمد بن خواجه رشید الدین فضل الله، به نام سلطان ابوسعید بهادر به نظم آورده است. کتاب جام جم به قدری مورد توجه و علاقه مردم زمان اوحدی قرار گرفت که طبق نوشته دولتشاه و امین احمد رازی، یک ماه بعد از تصنیف آن، کاتبان، چهارصد نسخه برداشتند و به بهای گزاف فروختند. (سجادی، ۱۳۸۴: ۱۷۹)

۱-۱- اهداف پژوهش

هدف از پژوهش حاضر، تبیین سیمای انسان کامل در مثنوی جام جم اوحدی مراغه ای است، که با پرسش های ذیل به این موضوع می پردازد.

- الف. از منظر اوحدی انسان کامل در نسبت با خداوند چه ویژگی هایی دارد ؟
- ب. از منظر اوحدی انسان کامل، چه جایگاهی در عالم هستی دارد؟
- ج. از منظر اوحدی رسالت، ولایت و خلیفه الهی انسان کامل چگونه تبیین می شود ؟

۱-۲- روش پژوهش

جمع آوری داده ها در این مقاله به صورت کتابخانه ای انجام گرفته است و نگارندگان با

رویکردی توصیفی - تحلیلی، ابتدا به بررسی مثنوی جام جم اوحدی مراغه ای پرداخته اند و با توجه به اهداف پژوهش، مضامین مرتبط با نسبت انسان کامل با خداوند، و نسبت انسان کامل با جهان هستی، و رسالت و ولایت انسان کامل را از مثنوی فوق استخراج کردند، سپس با دسته بندی ابیات و استفاده از آن ها مباحث، نتیجه گیری شد.

۱-۳- پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهشی با عنوان بررسی سیمای انسان کامل در مثنوی جام جم اوحدی مراغه ای صورت نگرفته است. اما در خصوص مبحث انسان کامل می توان به مقالات ذیل اشاره کرد.

بخشایی (۱۳۹۵) در مقاله «سیر منزلت انسان در ادبیات فارسی، از رودکی تا مولوی» به انسان شناسی در ادبیات فارسی می پردازد. بر اساس نتایج به دست آمده، ادبیات ما تبیین کننده مفاهیم انسان آرمانی و انسان کامل است؛ شاعران و عارفان ایرانی از دیرباز به تبعیت از دین اسلام، سعی کرده اند ضمن شناخت برترین انسان، ویژگی های والا و برجسته این الگوی آرمانی و تکامل یافته را برای تأثر، بهره مندی و موفقیت دیگران بازگو نمایند. منزلت و مرتبت انسان در ادبیات فارسی سیر تکاملی دارد و در ادبیات عرفانی به ویژه در شعر مولانا به غایت مقام و علو درجات روحانی نائل آمده است.

فلاحخواه، قاسملو، غرایمی (۱۳۹۶). در مقاله انسان و انسان کامل از منظر مولانا به موضوع انسان کامل پرداخته اند. در این مقاله بعد از تعریف کلی از انسان و مفهوم انسان کامل، دیدگاه اندیشمندان بزرگ این عرصه بیان شده است. بعد از عنوان کردن چند ویژگی بارز انسان و انسان کامل از منظر قرآن و دیدگاه مولانا به شاهد مثال هایی در این باره پرداخته شده است. مولانا انسان را موجودی علوی معرفی کرده؛ انسانی که دو بعد دارد و همچنین بار امانت الهی را که سایر مخلوقات از پذیرش آن ابا کردند را به دوش می کشد بدون شک انسان موجودی عظیم است و مولانا این عظمت را به بهترین شکل ممکن به تصویر کشیده است. چنانکه خواننده آگاه در جای جای آثار مولانا با آن آشنا می شود.

۲- بحث و بررسی

۱-۲- نسبت انسان کامل با حق تعالی

۱-۱-۲- حقیقت ذات

شناخت ذات حق تعالی غیر ممکن است، و در کتاب دانش نخستین آمده است که «یکی گفت که او را توان شناخت، و آن دیگر گفت که نتوان شناخت، شیخ الاسلام انصاری گفت هر دو راست گفتند او که گفت نتوان شناخت آن معرفت حقیقت حق است که

هیچکس به آن نرسد، مگر که او خود را به حقیقت خود داند و خود شناسد و او که گفت توان شناخت، شناخت عالم است که جز از وی خدای نیست، و به او ی شریک و انباز نیست، و نظیر و نیاز نیست و تشبیه و تعطیل نیست.» (شین پرتو، ۱۳۴۴ : ۲۹) اوحدی شناخت حق تعالی را ورای هرگونه وصف و بحث و اشارات انسانی می داند،

آنکه او خارج از عبارت ماست ذات او فارغ از اشارت ماست
نیست انگشت را به حرفش راه مگر از لا اله الا الله
خرد ادراک ذات او نکند فکر ضبط صفات او نکند
دور و نزدیک و آشکار و نهان کردگار جهانیان و جهان
(اوحدی، ۱۳۰۷ : ۱)

ذات حق تعالی خارج از هر شرح و عبارت و اشارات است، انسان قادر به ادراک و فهم ذات حق نیست، مگر در عبارت لا اله الا الله و این چنین است که خرد راهی به درک حقیقت ذات نمی یابد و امکان شمارش صفات بی کران ذات غیر ممکن است، آنچنان که هر چه در جهان و جهانیان باشد به دور و نزدیک و آشکار و نهان، مخلوق وی است. اوحدی در بیت ذیل به مظهر آفرینش اشاره دارد.

صنع را مظهري ضرورت شد طالب جسم و جان و صورت شد
(اوحدی، ۱۳۰۷ : ۳۹)

ضرورت مظهر صنع از جمله مباحثی است که اوحدی با تأمل به آن می پردازد. آفرینش مستلزم مظهري است، پس به وجود آمدن مظهر به ضرورت است، مظهري که جسم و جان و صورت وی تجلی ذات باشد. اوحدی بر این عقیده است که عقل کل، از نظر کردن ذات حق به خود، وجود آمده است.

عزتش چون ز خود به خود پرداخت نظری بر کمال خویش انداخت
زان نظر گشت عقل کل موجود عقل کورا بدید کرد سجود
نفس کل شد پدید از آن دیدن شد پسندیده زان پسندیدن
(اوحدی، ۱۳۰۷ : ۳۹)

حق تعالی بر کمالات خویش نظر انداخت، پس در این نظر، عقل کل آشکار گردید و عقل به محض بینایی بر آفریدگار سجده نمود، پس از آن نفس کل پدید آمد. اوحدی مراغه ای پس از ذکر خلقت عقل و نفس، در شرف انسان بر سایر مخلوقات می گوید :

عقلت از عالم اله آمد نفست از بارگاه شاه آمد

دو ملک با تو این چنین همراه
سوی ایشان نمی کنی تو نگاه
(اوحدی، ۱۳۰۷ : ۵۷)
در کلام اوحدی برخوردار بودن انسان از عقل و نفس که از عالم الله آمده است، او را از دیگر موجودات هستی متمایز می کند.

عارف مراغه ای در تحقیق دل و نفس به مذهب اهل سلوک می گوید :
عقل را دل گزیده فرزندیست روح را هم یگانه دلبندیست
نفس نطقی و روح انسانی دل تست، این رواست گردانی
(اوحدی، ۱۳۰۷ : ۱۹۹)
از منظر عارف مراغه ای، مظهر صنع، عقل و نفس کل است، دل گزیده فرزند عقل است و روح یگانه دلبند. نفس نطقی یعنی قدرت استدراک و بیان معقولات، همان دل است.

۲-۱-۲- دل انسان کامل

از منظر عارفان، دل انسان محل تجلی نور حق تعالی است. اوحدی در بیت ذیل دل را عرش رحمان و محل تجلی نور ذات خداوند می داند.

عرش رحمن دلست اگر دانی دل باقی نه این دل فانی
دل باقی محل نور خداست دل فانی از این محله جداست
(اوحدی، ۱۳۰۷ : ۱۹۸)

اوحدی در ابیات فوق اشاره ای به انسان کامل ندارد و تنها از دل نام می برد. و می گوید: همچنان که نور حقیقت حق تعالی در عرش تابان است، محل نزول این نور در دل نیز هست. اگر چه او از انسان کامل نامی نمی برد، اما در بیت دوم، تفاوت بین دل باقی و دل فانی، سیمای انسان آرمانی را از منظر اوحدی بیان می کند. دل جایگاه تجلی پرتو ذات حق تعالی است. دلی که در میل و هوای دنیوی و عالم ماده نیست، آن دل که باقی و سرمدی و جاودانه است، بواسطه تجلی ذات در کسوت اسماء و صفات، نه آن دل که فناپذیر است. « دلی لایق است که در او مهر حق باشد و خالی از طلب نباشد و در سر هوای دوست باید و جان نیز باید جویای او باشد و گرنه مرده بی جان است. » (کامیاب تالشی، ۱۳۷۵ : ۳۷۲) « قلب انسان کامل بیت الله است و حرام است بر سوای محبوب. که هر گاه صاحب دلی چنین باشد هم طلب و طالب است و هم مطلوب. » (عبدالرزاق کاشی، ۱۳۵۴ : ۹۱)

شاهد دل، که نامش ایمانست در پس هفت پرده پنهانست
(اوحدی، ۱۳۰۷ : ۱۹۸)

می گوید: شاهد لوح دل، ایمان است که تجلی ذات حق تعالی بر لوح است، آن نیز

همچون اصل ذات حق، پنهان و دور از فهم و درک انسان است. کلام اولیاء حق و معجزات انبیاء از محل تجلی ذات یا همان دل است «لیس فی جبتی» بیان دلست «لی مع الله وقت» از آن دلست (اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۹۸)

اوحدی با اشاره به سخن یکی از بزرگان عالم تصوف و عرفان اسلامی بایزید بسطامی و همچنین اشاره به مقام رفیع لی مع الله رسول گرامی اسلام، به نسبت انسان کامل با خداوند اشاره دارد. اشاره به سخن بایزید بسطامی «لیس فی جبتی سوی الله» نیست اندر جبهه‌ام الا خدا (عطار، ۱۳۷۹: ۱۳۷) و همچنین به حدیث نبوی: لی مع الله وقت لا یسعی فیهِ ملک مقرب ولا نبی مرسل، مرا با خدا وقتی هست که در آن وقت آنچنان یگانگی وجود دارد که فرشته ویژه و پیامبر مرسل در آن نگنجند. بدین معنی است که عارف کامل در استغراق و مکاشفه به تجلی ذات حق دست می‌یابد. (مهریزی، ۱۳۸۰: ۴۱۰) دل انسان، تجلی ذات حق تعالی است و این تجلی سر گفتار اولیاء حق تعالی و مقام رفیع پیامبر اسلام است.

۲-۱-۳- عشق

عشق از مهمترین و اساسی ترین مباحث عرفانی است که در متون صوفیه از جنبه های گوناگون درباره آن بحث شده است. عشق در سیر و سلوک، نقطه عطف محسوب می شود و در ماهیت سلوک سالک تحول اساسی به وجود می آورد. (دهباشی، میرباقری فرد، ۱۳۹۶: ۲۳۳ و ۲۳۴) فضیلت عشق یکی از احوالات انسان کامل است که در کنار دیگر فضیلت ها و اسماء الهی قرار دارد. (مطهری، ۱۳۸۳: ۴۳)

اوحدی در بیان محبت حق تعالی بر نوع انسان می گوید:

صورتی کش به دست خود کردست چون توان گفتنش؟ که بد کردست
دیو را نور عقل یار نبود ورنه این جا ز سجده عار نبود
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۷)

خداوند انسان را به دستان خویش آفرید، این نوع خلقت، در مفهوم توجه و اهمیت ویژه حق تعالی بر نوع انسان است و حمل بر محبت و عشق حق تعالی بر انسان می گردد. اوحدی مراغه ای نیز می گوید: در صورتی که خداوند به دستان خود آفریده است، نمی توان صحبت کرد و عیبی بر آن گرفت، و شیطان اگر خرد یارش بود و مقام انسانی را می فهمید، از سجده کردن بر مقام انسان عار نداشت. «حق تعالی گواهی داده است بنده را به محبت و خبر داده است از دوست داشتن او بنده را و حق را تعالی و تقدس صفت کنند بدان که بنده را دوست دارد و بنده را صفت کنند بدان که حق را دوست دارد.» (قشیری، ۱۳۷۴: ۵۵۳)

اوحدی واژه عشق را در معرفت و معنی باز می جوید:

میل صورت به شهوتست و هوس میل معنی به عشق باشد و بس
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۰۲)

صورت به دنبال هوس است، اما معنی، عشق را می جوید، آنچه که اوحدی از آن به عشق تعبیر می کند، میل به ادراک حقایق است. پس نسبت انسان کامل با خداوند ادراک مفاهیم معنوی در سیر الی الله است.

عشق برقیست کام سوزنده وز تمامی تمام سوزنده
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۰۲)

اوحدی عشق را نور بر دل سالک می داند، که سوزانندهٔ منیت سالک، هوای نفسانی و امیال دنیوی است که انسان کامل بدین عشق دست یافته است. «از مهمترین وظایف عشق آن است که عارف را از غیر حق، حتی از وجود خویش خالی سازد و او را در معشوق و مقصود متمرکز گرداند.» (دهباشی، میرباقری فرد، ۱۳۹۶: ۲۳۴) محبت بنده خدای را حالتی بود که از دل خویش یابد از لطف، و آن حالت در عبارت نیاید. و آن حالت او را بر تعظیم دارد. (قشیری، ۱۳۷۴: ۵۵۶)

اولین نور از انوار تجلیات حق تعالی، عشق است و عشق نیز تمام است و از تمامی که انسان را به سمت کمال سوق می دهد و او را به تمامی از بند نفسانیت می رهااند. عشقی که انسان کامل را از عالم فانی می رهااند.

مرد در راه عشق مرد نشد تا لگد کوب گرم و سرد نشد
سخن عاشقان به حال بود نه به آواز و قیل و قال بود
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۰۲)

آشکار است که در بیت نخستین منظور اوحدی از لگدکوب گرم و سرد، مرارت های انسان کامل در خالی کردن وجود از خود، و بدوش کشیدن بار امانت الهی و دشواری های صفت عاشقی در سیر الی الله است. ابوالقاسم قشیری در رساله قشیریه می گوید: «حال معنایی است که وارد بر قلب می شود بدون تعمد و اجتلاب و اکتساب از قبیل حزن و قبض، یا شوق و ترس و غیره.» (قشیری، ۱۳۷۴: ۹۲) کاملان حق در سیر الی الله، به دردمندی و مشقت های حاصل از عشق دچار می شوند.

۲-۱-۴- مظهر اسماء و صفات حق

انسان کامل مظهر اسماء و صفات حضرت حق است، اوحدی اولیاء الله را مظهر حق می داند. انسان به حسب احدیت جمعی اش یعنی به سبب اینکه از جمیع علائق خاص و حتی از توجه به حق از طریق اعتقادی خاص و یا تمسک به حق متعال به وسیله اسمی

مخصوص آزاد است، تمام اوصاف حقیقی را در بر گرفته و مظهر برای جمیع اسماء حسنای الهی می باشد. (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۵۷۵)

ذات حق را بهینه اسمی تو گنج تقدیس را طلسمی تو
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۶)

انسان پرتو ذات حق تعالی است. او نوع انسان را در مبحث انسان شناسی خود بهینه اسم ذات حق می داند. انسانی که به معرفت خویش دست یابد. او همچنین می گوید:

مظهر حق و مظهر تحقیق بر خلایق دلش رحیم و شفیق
دیدن و داد او مبارک فال خبر و یاد او همایون حال
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۵۷)

بیت دوم ناظر بر معانی بیت اول، که اگر دیدن و داد ورزی انسان کامل و شرح اخبار و ذکر حال وی، مبارک فال و همایون فال است بدین دلیل است که وی مظهر و تجلی اسماء و صفات مبارک حضرت حق است. در بیت ذیل مراغه ای به رسول گرامی اسلام اشاره دارد.

بر سر او ز نیک نامی تاج همه شب‌های او شب معراج
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۸)

پیامبر گرامی اسلام نیک نام است به سبب تجلی اسماء و صفات الهی، و به توسط این نیک نامی، بر سرش تاج خلیفه الهی نهاده شده است. درباره نیک نامی پیامبر صلوات الله علیه که اوحدی بدان اشاره دارد سخن ابوالحسن نوری در خور اهمیت است که می گوید: «حق سبحانه و تعالی اندر هیچ دل آن شوق نیافت که اندر دل محمد علیه الصلاه و السلام [لاجرم] او را گرامی بکرد به معراج و تعجیل و خطاب.» (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۷)

علم نصرت ز عالم نور یزک لشکرت صبا و دبور
چرخ نه پایه پای منبر تو به سر عرش جای منبر تو
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۹)

اوحدی در صفت عارفان می گوید: پرچم نصرت انسان کامل، بسبب توفیق و عنایات الهی است. همچنان که باد صبا و دبور در جهت پیروزی و سرفرازی تو، پیشگام و مقدمه لشکرت هستند. پرچم پیروزی تو، نسبتی با عالم خاک ندارد، که نسبت این پیروزی با عالم نور و فر ایزدی است، و صبا و دبور نه در اختیار خود، که در نسبت فرمان الهی با تو یار و همراه شدند و اگر اراده حق تعالی نبود، این چنین نبود.

معجزت سنگ را زبان بخشد بوی خلقت به مرده جان بخشد
(اوحدی، ۱۳۰۷ : ۹)

در بیت فوق اوحدی مراغه ای، به توانایی و معجزات نبی مکرم اسلام (ص) که انسان کامل است اشاره می کند. خُلق رسول از پرتو جانبخش ذات احدیت است.

۲-۲- نسبت انسان کامل با هستی در مثنوی جام جم اوحد الدین مراغه ای ۲-۲-۱- روح عالم

اوحدی در نعت رسول گرامی اسلام، که انسان کامل است او را معنی و مفهوم و دیگران را صورت معنی می داند و نه مفهوم واقعی آن. از دیدگاه اوحدی مراغه ای دیگران صرف نظر از هر مقامی اعم از انبیاء و اولیاء خداوند، در برابر پیامبر اسلام خام هستند. اوست معنی و این دیگرها نام پخته او بود و این دیگرها خام

(اوحدی، ۱۳۰۷ : ۸)

در کائنات، در عالم هستی، تنها پیامبر گرامی اسلام از صفات مروت و انسانیت برخوردار است.

اوست درکاینات مردم و مرد او خداوند دین و صاحب درد
(اوحدی، ۱۳۰۷ : ۸)

اوحدی رسول گرامی اسلام را در قیاس با دیگران، اصل و معنی و مردم و مرد در کاینات می داند، وی رسول گرامی اسلام را گوهر چهارعقد و نه درج و اختر پنج رکن و نه برج می داند

گوهر چهار عقد و نه درج اوست	اختر پنج رکن و نه برج اوست
شقه عرش عطف دامانش	ملک از زمهره غلامانش
آنکه مه بشکند به نیم انگشت	آفتابش چه باشد اندر مش

(اوحدی، ۱۳۰۷ : ۹)

اوحدی این معنی را که جهان در زمام اختیار انسان کامل قرار دارد به ترتیب دیگری بیان می دارد.

اشاره به معجزه رسول گرامی اسلام و اختیار هستی در اراده انسان کامل .
وآنکه در دست اوست ماه فلک پایش آسان رود به راه فلک

(اوحدی، ۱۳۰۷ : ۹)

در معانی عرفانی سیمرغ در معنی انسان کامل است. اوحدی می گوید:

هم چو سیمرغ رازهای جهان در پس قاف قالبیت پنهان

(اوحدی، ۱۳۰۷ : ۵۶)

در معانی عرفانی سیمرغ در معنی انسان کامل است. مرغ افسانه‌ای که در ادب عرفانی بسیار به کار رفته، و اگر چه معانی مختلفی از آن اراده کرده‌اند، ولی عمدتاً معنای انسان کامل را از آن خواسته‌اند. روزبهان گاه آن را کنایه از روح، گاه کنایه از پیامبر اکرم و ترکیب سیمرغ ازل را کنایه از عقل مجرد و فیض مقدس دانسته‌اند. (سجادی، ۱۳۷۰: ۴۹۱) از نشانه‌های دوست داران حق، پنهان داشتن محبت و اجتناب از ادعا و تبری از اظهار وجود محبت است، محبت سری از اسرار خداست در قلوب بندگان. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۰۴)

اوحدی در شرف نوع انسان بر سایر مخلوقات نیز می‌گوید:

قالبت قبه ایست الهی لیک در جبه‌ای، نه آگاهی
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۶)

ای انسان، از حقیقت وجودی خویش آگاه نیستی که در قالب جبه‌ات پنهان است. انسان کامل؛ در پس قالب جسمانی خویش، رازهای وجودی خویش را که همانا روح عالم است مخفی نگاه داشته‌است. روح اهل کمال، آثار تجلی ذات و اسماء حضرت حق است که در نشان معرفت، برق عشق انوار الهی را در می‌طلبد.

۲-۲-۲ ساری در جمیع عوالم

اهمیت انسان کامل در ذات وی نهفته است، اوحدی خطاب به نوع انسان، ویژگی‌ها و کمال وجودی او را بازگو می‌کند. جسمی خاکی که به سبب برخورداری از روح و قربات‌های ویژه روح با عالم غیب؛ ساری و نافذ در عوالم تلقی می‌شود.

انسان کامل در عالم هستی غریب است. اوحدی ملکوت را جایگاه عارف واصل می‌داند.
ملکوتست جای و منزل تو جبروت آشیانه دل تو
با تو هم‌ره ز طالع فلکی قوتی چند روحی و ملکی
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۶)

اوحدی مراغه‌ای می‌گوید: عالم ملکوت جایگاه تو است، عالم جبروت جایگاه دل توست. اقبال سماوی، قوای عالم ملک جسمانی و ملکوت روحانی نیز هم‌ره توست. «صوفیه عالم ارواح و عالم غیب و عالم معنی را ملکوت گویند» (سجادی، ۱۳۷۰: ۲۸۴) بعضی گفته‌اند: هر شی‌ای از اشیاء سه قسم است: ظاهر که ملک خوانند، باطن که ملکوت نامند، جبروت که حد فاصل است. نیز عالم ملکوت را عالم صفات به طور مطلق دانسته‌اند. (همان، ۷۴۴)

به دمی رفته باز گردیده روی او را به چشم سر دیده
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۹)

انسان کامل پیامبر گرامی اسلام، به یک دم سوی معراج حقیقت حق شتافته و

بازگشته و روی معبود را به چشم جسمانی خویش دیده است. نسبت انسان کامل به عالم، سفر معراج وی از این عالم یعنی عالم شهادت است به عالم غیب. انسان کامل کسی است که اراده‌ی وی، اراده حق است، و بی دخالت و تصرف دست اجل، اراده و اختیار نیستی خود در عالم را دارد.

رخت خود در عدم تواند برد بی‌وجود اجل تواند مرد
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۱۴)

او (انسان اکمل) از بند تعلقات دنیوی رسته است، و به نیستی خویش در عالم ماده، پیش از مرگ گراییده است. حدیث نبوی «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا». قبل از اینکه مرگ شما فرا برسد بمیرد» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۸: ۳۲۹) احیاء عقل به وسیله تحصیل معارف ربانی، و تسلط آن بر شیطان و نفس اماره، و میراندن نفس به طوری که کاملاً مقهور و تحت سیطره عقل باشد، و جز به حکم و دستور او عمل نکند. (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۶۶: ۳۱۷)

۲-۲-۳- جامعیت انسان کامل

نسبت انسان کامل به عالم، صورت اجمالی دو جهان است. در عرفان نظری، ابن عربی اولین ویژگی انسان کامل را جامعیت او می داند، که خداوند او را به صورت خویش آفرید. انسان، عالم صغیر است در برابر دنیا که عالم کبیر است، (سجادی، ۱۳۷۰: ۳۲۵) تمامی آن چه در جهان وجود دارد، در انسان هم قرار داده شده است و هر چه در عالم تفصیل وجود دارد، در انسان جمع است. انسان خلیفه الله و جامع تمام مراتب هستی است. (یثربی، ۱۳۶۸: ۶۵۴)

اوحدی می گوید: ای انسان تو کیستی؟ روش و خط سیرت تو به کدامین سوی و نشان است؟ در کدام خانه روی امید و پناه داری؟

کیستی؟ روی در کجا داری؟ به که امید و التجا داری؟
نامه ایزدی تو، سربسته باز کن بند نامه آهسته
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۵)

تو نامه ایزدی سربسته، یعنی انسان سربسته و کوتاه جمع صفات الهی است. در مصرع دوم مقصود از آهسته باز کردن بند نامه آن است که قوه ادراک هر انسانی ظرفیت درک مفاهیم وجودی خویش و جامعیت صفات بیکران الهی را در خود ندارد، از منظر اوحدی بهتر که معرفت با توجه به ظرفیت های وجودی سالک حاصل گردد.

تا ببینی تو هر دو گیتی نقد کرده با یکدگر به یک جا عقد
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۵)

این بیت مفهوم اصیل انسان جامع صفات کونین است. انسان عقد دو گیتی است،

پیوستگی معنا و مفهوم مظهر ذات دو گیتی در کنه وجود انسان است.
از کم و بیش نکته‌ای نگذاشت که نه ایزد درین صحیفه نگاشت
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۵)

ای کتاب مبین، ببین خود را باز دان از هزار آن صد را
خویشتن را نمی‌شناسی قدر ورنه بس محتشتم کسی، ای صدر
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۵)

اوحدی انسان کامل را که جامع الصفات است، با عنوان کتاب مبین مورد خطاب قرار می‌دهد و ارزش‌های وجودی انسان را به او یادآور می‌شود. ای کسی که بر مسند آفرینش هستی قرار داری، اگر تو قدر وجود خویش را بدانی، ظرفیت‌های تجلی ذات حق را در خود ببینی، جایگاهی بس محتشم داری.

ابوبصیر گوید: درباره آیه «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَیْكُمْ بِالْحَقِّ» از امام صادق(ع) پرسش کردم، ایشان فرمودند: «قرآن سخن نمی‌گوید: لیکن محمد و اهل بیت او - علیهم السلام - ناطق به کتاب - یعنی قرآن - می‌باشند. (علامه مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۲۳، ۱۹۷) امام صادق(ع) در حدیثی دیگر فرمود: «امیر المؤمنین(ع) می‌فرماید: من علم خداوند و زبان گویای خداوند هستم. (شیخ صدوق، ۱۳۶۶: ۱۶۴) همچنین تعبیرهای «لِسَانُهُ النَّاطِقُ»، «ما زبان ناطق خداوند هستم. (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۴۴)

از نظر اوحدی، جزیی‌ترین، کم‌ارزش‌ترین بخش از کالبد اهل کمال نیز، به دو جهان می‌ارزد. دلیل آنکه هر آنچه در دو جهان از آیات حضرت حق وجود دارد در انسان جامع و کامل گشته است.

سر موی ترا دو کون بهاست زانکه هستی دو کون بی کم کاست
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۶)

توانایی‌های الهی درانسان کامل مستتر است، اوحالدین مراغه‌ای می‌گوید: همان‌گونه که تو [انسان کامل] توانایی و قدرت الهی را در خود داری، و صورت الهی در عالم هستی، به همان‌گونه از هر چه غیر از فرامین و یاد حق باشد رسته‌ای و آن‌ها در شکنجه گاه ایمان تو هستند. اوحدی می‌گوید:

نقش الله نقش پنجه تو «ما سوی الله» در شکنجه تو
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۶)

اوحدی می‌گوید:

دو جهانی بدین حقیری تو تا ترا مختصر نگیری تو
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۶۳)

نشانه های انسان کامل را به مشتاقان و سالکین طریقت می گوید: خود را بی قدر و مقدار مپندار، که تو جامع کونین هستی، و نباید وجود خویش را به حقارت بنگری. هر آنچه در آفریده ها نام و نشانِ نیک و بد گیرد و در زمره صفات در آید، همه آنها جملگی در تو ساری و جاری است.

هر چه از کاینات گیرد نام از بد و نیک و ناتمام و تمام
جمله راهست در تو مانندی من از آن جمله گفتم این چندی
تا مگر قدر خود بدانی تو حد جان و خرد بدانی تو
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۶۳)

اوحدی می گوید: من از آن عظمت و بزرگی، این چند مختصر را برای تو بازگو کردم. هدف اوحدی این است که شان و منزلت انسان کامل را برای کسانی که از شان انسان غافلند تشریح کند.

۲-۲-۴- واسطه بین حق و خلق

انسان کامل واسطه بین حق و خلق است و به سبب او و از مرتبه او فیض حق تعالی و مددی که سبب بقای ماسوی الله است به همه عالم از آسمانی و زمینی می رسد. (جامی، ۱۳۶۱، ۹۷) عزیز نسفی درباره دل انسان کامل می گوید: ای درویش! هر چیز که از دریای عالم غیب روان همی شود تا به ساحل وجود رسد، عکس آن بر دل انسان کامل پیدا می آید، و انسان کامل را از آن حال خبر می شود و هر که به نزدیک انسان کامل در آید، هر چیز که در دل آن کس باشد، عکس آن در دل انسان کامل پیدا آید. به غیر سالکان قومی دیگر هستند که دلهای ایشان در اصل ساده و بی نقش افتاده است، چیزها بر دل های ایشان هم پیدا آید، و از احوال آینده خبر دهند و از اندرون مردم و از احوال مردم خبر دهند و بر دل های حیوانات هم پیدا آید، که دلهای ایشان هم ساده و بی نقش است و آن حیوانات خبر مردم دهند. بعضی مردم فهم کنند، و بعضی فهم نکنند. (نسفی، ۱۳۶۲: ۹۷)

به امانت ز حق پیام رسان سخن او به خاص و عام رسان
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۰۸)

از منظر اوحدی مشعله دانایی عارف کامل، امانتی است که او سیر الی الله را برای همگان رهنما باشد. اوحدی مراغه ای انسان کامل و آگاه را واسطه بین حق و خلق می داند.

روح در عرش و جسم در زندان چهره او گشاده لب خندان
اگرش مال کم شود شادست و گر افزون شود برش بادست
دنای او ز بهردین باشد خرمنش بهر خوشه چین باشد
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۵۶)

مراغه ای در مثنوی جام جم ارتباط دنیا و عارف آگاه را از بهر دین می داند که همانا هدایت و روشن گری در جهت ایمان و تکامل روحانی بندگان خداوند است. در کتاب پیران طریقت آمده است: «عارف، آفتاب صفت است که بر همه عالم بتابد.» (نوربخش، ۱۳۵۸: ۲۳)

وی در صفت عارفان حق می گوید :

بگشاید ز فیض حاصل او چشمه علم غیب بردل او
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۰۹)

دل انسان کامل چشمه علوم ربانی است. از دیدگاه اوحدی انسان کامل به واسطه دل، که مظهر تجلی ذات حق است، دریچه های فیض الهی را بر عالمیان می گشاید. او واسطه فیض حق بر خلق است.

اوحدی می گوید دانایی انسان کامل به اراده حق تعالی است.

هر چه داند در آن ارادت حق باز گوید هم از افادات حق
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۰۹)

اگر او رهنمای خلق است باز هم به رسولی از جانب خداوند در میان مردم راهنما گشته و آن ها را دانایی می بخشد. اوحدی سعی در بیان این نکته دارد که فعل و آراء و افکار انسان کامل از جانب خداست.

جای خود کرده در دل دوران	بسته دل در دواى رنجوران
مدد حال اهل رنج و بلا	ورد خود کرده در خلا و ملا
بیوگان را پناه بودن نیز	به یتیمان شهر دادن چیز

(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۱۳)

در ابیات فوق اوحدی نیکخواهی و یاری رساندن انسان کامل به خلق را بیان می کند که در این راه با صفت پارسایی پیوند دوستی دارد و مردم داری مونس طریقت وی است. انسان کامل پس از شناخت و لقای خداوند، هیچ کاری برای او بهتر از خدمت رساندن به خلق و محبت ورزیدن به آنان نیست؛ تا بدین وسیله ترک دنیا برای آنان آسان شده و از بلاها و فتنه های این جهان ایمن باشند. همچنین، چنین انسانی از میان برنده عادات و رسوم بد از میان مردمان است، مردم را از عظمت و بزرگواری و یگانگی خدا باخبر می سازد و به ستایش آخرت می پردازد. (حلبی ۱۳۷۱: ۱۰۷)

۲-۲-۵- مقام فنا

انسان کامل بر جهان و همه ظواهر و توانایی های خود از جمله قدرت طلبی، در عالم ماده پشت کرده است. « این انسان کامل با این کمال و بزرگی که دارد، قدرت ندارد و به

نامرادی زندگانی می کند و بسازگاری روزگار می گذراند از روی علم و اخلاق کامل است اما از روی قدر تو مُراد ناقص است. « (نسفی، ۱۳۶۲: ۱۲) قشیری می نویسد: «مردی نزدیک پیغامبر (ص) آمد و گفت یا رسول الله مرا وصیتی کن، گفت بر تو باد تقوی که آن مجموع همه چیزهاست.» (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۶۰)

از دیدگاه اوحدی، پردلان (آگاهان و کاملان حق) که حقایق ها و ظرایف را دیده اند، در این تجربه گوهرین، پشت بر کار جهان کردند

پردلانی که این حقایق را باز دیدند و این دقایق را

پشت بر کار این جهان کرده آن جهان سود و این زیان کرده

(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۱۱)

آن پردلان و کاملان حق، عالم معنوی را آباد و عالم ماده را در زیان ظاهری خود واگذار کردند. همچنان که «پیامبر گرامی اسلام، آنان را که عکس این سیر را بر می گزینند از مردگان می دانند.» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۲۱۷)

بر خویشتن قلم کشیدن، پرهیز از حظوظ مادی و نفسانی است. یعنی انسان کامل از سر خوان دنیا برخاسته است. و در حیات دنیوی خود نیازی در هیاهوی دنیا و شور و شر آن ندارد. اوحدی می گوید:

آنکه بر خویشتن کشید قلم نکشد بار بوق و طبل و علم

(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۱۱)

کاملان در سیر الی الله، بر خواستن های دنیوی و وجود خویشتن قلم می کشند و در این سیر، فعلیت و اعمال خویش را آشکار نمی کنند. عبودیت انسان کامل عبودیت مطلق است، بدین معنا که از انانیت خود خارج گشته و در ذات و صفات خدا فانی گشته است.

او که جانش هم آمیخته با عشق الهی است، نسبتش با عالم ماده گمنامی است. «عارف به خدا مشغول به سروری است که به دنیا التفات نمی کند» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۱۸۶۸)

گر درآید به یادشان جز دوست بدرانند یاد خود را پوست

(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۰۸)

جز رخ او بهر چه در نگرند گر چه طاعت بود، گنه شمرند

(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۰۸)

در سیر فنا فی الله، نگرش عارفان واصل و فعلیت آن ها تنها در حق تعالی است. اوحدی در دو بیت فوق این معنی را می رساند. «تقوی آن است که بنده از هر چه دون خداست

بپرهیزد.» (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۶۱)

برده خود را به گوشه‌ای بی‌برگ روح تسلیم کرده پیش از مرگ
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۰۸)

گفته تکبیرست پیوندی بر جهان و بر آرزومندی
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۰۸)

انسان کامل ارزش و مقداری برای جهان و آرزوهای نفسانی خویش قائل نیست. او در سر صفات حق تعمق کرده و از دنیا به دور است. «زهد اندر دنیا کوتاهی امل است.» (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۷۵)

۲-۲-۶- مقصود از آفرینش

اوحدی مراغه ای با توجه به ویژگی های انسان، او را در بالاترین درجه اهمیت قرار می‌دهد. اوحدی انسان را برگزیده می‌خواند که عالمیان در خدمت او در آمدند و به یقین این معنی مقصود از آفرینش را بیان می‌دارد. اوحدی در وجود نوع انسان می‌گوید آن هنگام که سایه نور بر نوع انسان قرار گرفت، نفس دانا بدان تعلق گرفت:

نفس دانا بدان تعلق ساخت سایه نور چون بدان انداخت
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۴۴)

منظور اوحدی از سایه نور، همان تجلی ذات حق تعالی در ذات انسان است. این تجلی موجب دانایی است. پس قدرت تفکر و دانایی انسان یکی از دلایلی است که اوحدی انسان را نسبت به دیگر موجودات برگزیده می‌خواند. اوحدی انسان را «صدر» خطاب می‌کند:

خویشتن را نمی‌شناسی قدر ورنه بس محتشم کسی ای صدر
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۶)

صنع را برترین نمونه تویی خط بی‌چون و بی‌چگونه تویی
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۵)

در آفرینش هستی، برترین خلقت، انسان است.

ایزدت خواست تا پدید شدی لایق مژده و نوید شدی
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۷)

بیت فوق ناظر بر میل و مهر حق تعالی در خلقت وجود انسان است. انسان کامل نور اول وجود است، پیشرو و هدف اصلی عالم وجود و صفت جود است. اوحدی مراغه ای هفت قرن پیش از این، نوع انسان را لایق مژده و نوید آفرینش می‌داند و او را بدین حقیقت

سوق می دهد، مخاطب خود را از این بینش آگاهی می بخشد. آفرینش انسان به خواست و اراده ایزد تعالی است.

آفرینش تمام گشت به تو خاک از افلاک در گذشت به تو
دو سر خط حلقه هستی از حقیقت به هم تو پیوستی
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۹)

آفرینش هستی به واسطه وجود انسان کامل تمام گشت و وجود خاکی تو، به سبب قربات های ذاتی تو با حق تعالی، به رفیع ترین مقامات نائل آمد. انسان کامل مبداء آفرینش است، که در سیر الی الله به سوی بقا بالله و نقطه آغازین دایره حرکت خود باز خواهد گشت.

۲-۲-۷- وحدت

اوحالدین مراغه ای، واژه وحدت را در معنای وحدت شهودی آن، در ریاضت، تجرید و در فردیت سالک به کار می برد، ابیات زیر پس از برافتادن شقه های غطا، دور گشتن دویی از دیده و گوش سالک، معنای تجرید را در ذهن مخاطب متبادر می کند. این گمان در نائل آمدن به وحدت شهودی و تجرید سالک یقین بیشتری را حاصل می کند. اوحدی می گوید:

بی درم باش، ارت سر دینست کاولین گام عاشقان اینست
این ده و باغ و بچه وزن تو غول راهند و غل گردن تو
غل و غولی چنین گذاشته به داشت چون بد بود، نداشته به
دل که وحدت سرای این راهست پاک دارش، که خلوت شاهست
روی دل جز در آن یگانه مکن مرغ دینی، هوای دانه مکن

(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۷۱)

اوحدی دور گشتن عارف از درم و ده و باغ و زن و فرزند را نائل گشتن به مقام وحدت می داند. این وحدت به درستی در معنای اندیشه تجرید و خانه دل از اغیار پرداختن است و دوری از دویی و هر آنچه غیر از حق است را می رساند. تجرید سالک و پاک داشتن دل که محل تجلی ذات حق تعالی است، این معنی در تعریف وحدت شهودی است. «برای عارفان نزد خودشان امور خفیه است، آن مشاهدات و کشفیاتی است که عارفان دارند؛ به گونه ای که اوهام و عقول افراد عادی از درک این مشاهدات و زبان از بیان آن ها ناتوان است.» (نکونام، ۱۳۸۶: ۴۴)

اوحدی نسبت انسان کامل به عالم هستی را نائل آمدن به مقام وحدت در معنای شهودی و تجرید و جدایی از خلق می پندارد. اوحدی می گوید: در عالم وحدت عالم نور است، و در آن سرا، کثرت و بد و نیک و کم و بیش وجود ندارد.

اندر آن عالم این ستمها نیست وین بد و نیک و بیش و کم ها نیست

فارغست از تزاحم و تنگی	نیست رنگی بغیر یکرنگی
عالم وحدتست عالم نور	عالم کثرت این سرای غرور
جای شخص مجرد روحی	نبود جز بهشت سبوحی

(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۵۱)

در واقع اوحدی، انسان کامل را در پناه وحدت حق می‌پندارد، که از کثرت‌های صورت و معنی عالم هستی گریخته و خود را از نیک و بد حیات دنیوی بر حذر می‌دارد. یکی از مواردی که با توجه به ابیات فوق مشخص می‌گردد این است که اوحدی کثرت را به عالم ماده اطلاق می‌کند و عالمی را که سالک طریق حق، به توسط تجرید تجربه می‌کند عالم وحدت می‌داند.

۲-۳- رسالت و ولایت در مثنوی جام جم اوحدی مراغه‌ای

اوحدالدین مراغه‌ای در شرف انسان بر سایر مخلوقات، انسان را در هستی خلیفه حق می‌داند و در خصوص این ویژگی می‌گوید:

هم خلف نام و هم خلیفه نسب نه به بازی شدی خلیفه لقب
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۵۶)

۲-۳-۱- رسالت

اگر طالب عشق و قرب الهی هستی برخیز و به مقام رفیع رسول گرامی اسلام و رسالت و آموزه‌های وی دقت کن. محبت مقام نبی مکرم اسلام برای سالک طریقت کافی است، این اندیشه، جایگاه انس به نبی و مقام رسالت در اندیشه اوحدی است. اوحدی در ابتدای نعت نبی مکرم اسلام، اهمیت رسالت رسول (ص) را بیان می‌دارد

عاشقی خیز و حلقه بر در زن دست در دامن پیامبر زن
حب این خواجه پایمرد تو بس نظر او دواى درد تو بس
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۹)

اوحدی عنایت و نظر پیامبر گرامی اسلام (ص) را درمان دردهای عدم معرفت و آگاهی سالک می‌داند. همچنین از دیدگاه اوحدی مراغه‌ای مقام رسول گرامی اسلام، فراتر از اعم برگزیدگان عالم است.

آنکه از اصطفای بر افلاکند در ره مصطفی کم از خاکند
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۹)

اوحدی مقام رسالت را با برگزیدگی و تمایز رسول گرامی اسلام نسبت به سایر انبیاء و اولیاء خداوند بیان می‌دارد. آنان که بسیار رفیع و برگزیده حق تعالی هستند اما شان رسول گرامی اسلام از آنان افضل است.

۲-۳-۲- ولایت

اندر صفت اولیاء بندگان باشد به لباس انس پس آنکه رنج ها دیده باشند و مجاهدت‌های بسیار کشیده تا به مقام ولایت رسیده باشند. (قشیری، ۱۳۷۴: ۴۳۱) ولایت یکی از مهمترین بحث های عرفان اسلامی است. چنانکه در اسرار التوحید آمده است: «مدار تصوف و طریقت بر پیر است.» (میهنی، ۱۳۶۷: ۴۶) علی ابن عثمان هجویری در کشف المحجوب بر این باور است که ولایت در معنی محبت است. (هجویری، ۱۳۸۸: ۲۶۶) اوحدی مراغه ای نیز در جام جم بر این نکته تاکید دارد که بدون نشانه های ولایت که از جانب خداوند باشد هرگز نمی توان دل ها را تسخیر کرد.

بی‌ولایت تصرف اندر دل	نتوان کردن از ولی مگسل
این قدم را یگانه‌ای باید	در ولایت نشانه‌ای باید
بی‌کرامات های یزدانی	گله را چون کنند چوپانی
آنکه بر قدش این قبا شد راست	در رخ او نشانه‌ها پی‌داست

(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۵۵)

از نظر اوحدی بدون ولی، معرفت دل حاصل نمی شود، در ولی نشانه هایی وجود دارد که یگانه زمان خویش است، او بوسیله کرامات الهی، توانمندی راهنمایی خلق را دارد. او تربیت عام را تنها به وسیله کرامات الهی در یگانه زمان (ولی - انسان کامل) میسر می داند. «اگر انسان متصف به کرامات یزدانی نباشد، خلیفه نخواهد بود؛ زیرا خداوند تعالی تمام صفات کمالی را دارا است و عالم تحت تدبیر اوست. پس خلیفه او نیز باید متصف به کمالات او و قادر بر تدبیر عالم باشد، تا جانشین او گردد.» خلیفه باید دارای تمام صفات کسی باشد که او را خلیفه قرارداده‌است، بنابراین اگر خلیفه خدا، صورت خدایی نداشته‌باشد و همه صفاتحق را نشانسد؛ قادر به تنفیذ فرمانش نخواهد بود.» (کاشانی، ۱۳۸۴: ۲۸).

از بلندان نظر بلند شود	تا نصیب تو چون و چند بود؟
فر احمد چو در علی پیوست	در خیبر گرفت در یک‌دست

(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۰۳)

در ابیات فوق، اوحدی ولایت امام علی (ع) و توان و معجزات او را برگرفته از نور رسول گرامی اسلام می داند. آنچنان که مقام ولایت از رسول به ولی منتقل می شود. اوحدی در شناخت صحیح ولی کامل می گوید:

خرقه‌ها گر چه میرسد به علی کس نگردد به نام خرقه ولی

نسبتش با علی درست نشد هر که چون او به علم چست نشد
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۱۴)
می‌گوید: اگر چه خرقة‌ها به امام علی(ع) می‌رسد، اما کسی به واسطهٔ داشتن و برخورد پوشیدن این خرقة، مرتبه و مقام امام علی(ع) را نخواهد داشت، آن کس که چون امام علی، در علم و دانش دین، چست و چالاک نشد نسبتی با مرتبهٔ امام علی ندارد.

مردمی چون نبی نداند کس راه مردی علی شناسد و بس
آنکه کرد اندرین دو مرد نگاه چشم او بازگشت و دید این راه
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۱۴)
و تاکید می‌کند آن کس که در این دو مرد نگاه کند، چشم حقیقت بین او طریق الی الله را باز می‌یابد.

ذات اوزبده زمان باشد هر که با اوست در امان باشد
بوده با هر دلیلش معرفتی برده از هر پیمبری صفتی
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۱۴)
ذات او در اسماء و صفات، متعالی و برتر است و هر آن کس که به او ایمان دارد، درکنف امن هدایت و سرشت الهی او ایمن است. در هر سخنش معرفتی نهفته و از صفات انبیاء برخوردار است. اوحدی ذات انسان آگاه و مومن را زبده زمان می‌خواند، همچنان که در انسان الکامل نیز چنین آمده است: «انسان کامل، زبده و خلاصهٔ موجودات آدمیان است.» (نسفی، ۱۳۶۲: ۱۱) ذات انسان کامل، برگزیده است. در مصرع دوم نیز اوحدی به مقام غوث انسان کامل اشاره دارد که وی با توجه به تجلی ذات حضرت حق، پناه هر کسی است که دل با او داشته باشد.

۳- نتیجه‌گیری

با توجه به شیوهٔ بررسی انسان کامل در مثنوی جام جم از دستاوردهای این تحقیق می‌توان به این نتایج رسید که از منظر اوحدالدین مراغه‌ای ذات حق تعالی خارج از هر شرح و عبارت است، و شناخت ذات حق تعالی غیر ممکن و همچنین ورای هرگونه وصف و اشارات انسانی است. اوحدی دل انسان کامل را عرش رحمان و محل تجلی نور ذات خداوند می‌داند. صاحب مثنوی جام جم، رسول گرامی اسلام را معنی و مفهوم و دیگران را صورت می‌داند. از منظر جام جم، ملکوت، جایگاه عارف واصل است و انسان کامل همچون نامه سربسته ایزد تعالی است. انسان کامل، جامع الصفات است و از منظر اوحدی اگر انسان، قدر وجود خویش را بداند، ظرفیت‌های تجلی ذات حق را در خود می‌بیند. انسان عقد دو گیتی است، و معنا و مفهوم دو گیتی، به طور کامل در انسان وجود دارد. اوحدی عدم معرفت و

دانایی را دلیل عدم سجده شیطان بر مقام انسان می داند. از منظر اوحدی آفرینش هستی به واسطه وجود انسان کامل، تمام گشت. انسان کامل در بند دنیا و ظواهر دنیوی نیست و سیر کمال در وی، او را بسوی ذات حق می خواند، اوحدی توصیه می کند اگر طالب معرفت هستی خیز و به مقام رفیع رسول گرامی اسلام و رسالت و آموزه های وی دقت کن. از منظر اوحدی پردلان و کاملان حق، عالم معنوی را آباد و عالم ماده را در زیان ظاهری خود واگذار کرده اند. عبودیت انسان کامل، عبودیت مطلق است؛ بدین معنا که از انانیت خود خارج گشته و در ذات و صفات خدا فانی گشته است. اوحدی ولایت امام علی (ع) و توان و معجزات او را برگرفته از نور رسول گرامی اسلام می داند. آنچنان که مقام ولایت از رسول به ولی منتقل می شود.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- اوحدی، رکن الدین. (۱۳۰۷). **جام جم**. تهران: چاپخانه فردوسی.
- ۳- بخشایی، سودابه. (۱۳۹۵). «سیر منزلت انسان از رودکی تا مولوی»، **همایش بین المللی شرق شناسی**، فردوسی و فرهنگ و ادب پارسی. دانشگاه دولتی ارمنستان، ایروان.
- ۴- جامی، عبدالرحمان بن احمد. (۱۳۶۱). **نقد النصوص فی الشرح نقش الفصوص، به اهتمام ویلیام چیتیک**، تهران: انجمن فلسفه.
- ۵- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۶۷). **سیر عرفان و فلسفه در جهان اسلام**. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۶- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۲). **تحریر تمهید القواعد**. تهران: انتشارات الزهرا
- ۷- حلبی، علی اصغر. (۱۳۷۱). **جلوه های عرفان، چهره های عرفان**، تهران: نشر قطره.
- ۸- دهباشی، مهدی و میرباقری فرد، سیدعلی اصغر. (۱۳۹۶). **تاریخ تصوف ۱**، تهران: سمت، چاپ چهارم.
- ۹- سجادی، سید جعفر. (۱۳۷۰). **فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**، تهران: طهوری.
- ۱۰- سجادی، سید ضیاء الدین. (۱۳۸۴). **مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف**، چپ یازدهم، تهران: (سمت).
- ۱۱- شین پرتو. (۱۳۴۴). **دانش نخستین**، تهران: کانون نشریات اورامان.
- ۱۲- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۳۷۱). **عرفان و عارف نمایان**، ترجمه کسر اصنام جاهلیه، ترجمه محسن بیدارفر، تهران: انتشارات الزهرا.

- ۱۳- شیخ صدوق، محمد بن علی. (۱۳۶۶). **التوحید**. قم: موسسه نشر اسلامی.
- ۱۴- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۷۹). **تذکره الاولیاء**، تهران: اساطیر.
- ۱۵- فلاحتخواه، فرهاد، حاجی قاسملو، فاطمه، غرایمی، مریم. (۱۳۹۶). «انسان و انسان کامل از منظر مولانا»، **سومین همایش متن پژوهی ادبی (نگاهی تازه به آثار مولانا)**. دانشگاه علامه طباطبائی، هسته مطالعات ادبی و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران.
- ۱۶- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۷۴). **رساله قشیریه**. عثمانی، حسن بن احمد. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۷- عبدالرزاق کاشی، عبدالرزاق بن احمد. (۱۳۵۴). **اصطلاحات صوفیه**، ضمیمه شرح منازل السائرین. تهران: انتشارات حامدی.
- ۱۸- کاشانی، عبدالرزاق. (۱۳۸۴). **شرح فصوص الحکم**. به اهتمام مجید هادی زاده، زیر نظر: سید جلال آشتیانی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۹- کامیاب تالشی، نصرت الله. (۱۳۷۵). **عشق در عرفان اسلامی**، تهران: دارالثقلین.
- ۲۰- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۷۵). **اصول کافی**. چهار جلد. قم: گلگشت.
- ۲۱- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی. (۱۳۶۳). **بحار الانوار**. مترجم ابوالحسن موسوی همدانی، تهران: کتابخانه حضرت ولیعصر.
- ۲۲- مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد. (۱۳۶۶). **شرح التعرف لمذهب التعرف**. مصحح: محمد روشن. تهران: انتشارات اساطیر.
- ۲۳- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۳). **انسان و سرنوشت**، تهران: آدینه سبز.
- ۲۴- مهریزی، مهدی. (۱۳۸۰). **میراث حدیث شیعه**. به کوشش علی صدراپی خویی. قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحديث.
- ۲۵- نسفی، عزیزالدین بن محمد. (۱۳۶۲). **مجموعه رسائل مشهور به الانسان الكامل**، انتشارات طهوری. انجمن ایران شناسی رفانسه در تهران.
- ۲۶- نکنونام، محمدرضا. (۱۳۸۶). **عارف و کمال**، قم: ظهور شفق.
- ۲۷- نوربخش، جواد. (۱۳۵۸). **پیران طریقت**. تهران: انتشارات خانقاه نعمت الهی.
- ۲۸- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۸). **کشف المحجوب**، مقدمه، تصحیح، تعلیقات محمود عابدی، چاپ دوم، تهران: سروش.